

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه درس گذشته

بحث در این بود که آیا قاعده لاتعاد و این حدیث شریف شامل اخلال عمدی هم می‌شود یا خیر؟ روشن شد که اگر این حدیث بخواند شامل اخلال عمدی بشود اشکال عقلی ندارد و این نظریه که بعضی از بزرگان قائل شدند به اینکه اگر این حدیث بخواند شامل اخلال عمدی شود این اشکال عقلی دارد، این یک بیانی غیر صحیحی است و توضیحش را در بحث گذشته عرض کردیم.

مطلبی که دنبال این مطلب می‌آید این است که حالا که لاتعاد از نظر عقلی اشکالی در شمول ندارد، یعنی می‌شود، اینطور بگوئیم که حدیث لاتعاد الصلاة الا من خمسة، اطلاقش قابلیت شمول للعامد را هم دارد. یعنی اگر کسی عمداً یکی از اجزای غیر خمسة را ترک کرد، لاتعاد می‌تواند شامل آن شود. بگوید اگر غیر این خمسة اخلاصی در آن وارد شود ولو اینکه این اخلال، اخلال عمدی هم باشد این اعاده واجب نیست.

حالا که اشکال عقلی ندارد و امکان اطلاق در اینجا هست، آمده‌اند گفتند که این حدیث و این قاعده از صورت عمد انصراف دارد. انصراف را ادعا کردند و برای این انصراف آمده‌اند وجوهی را گفته‌اند و حالا این وجوه را باید بیان کنیم.

وجوه انصراف

اولین وجهی که برای انصراف گفته‌اند وجهی است که در کلمات مرحوم محقق بروجردی (اعلی الله مقامه الشریف) آمده است. ایشان می‌فرمایند که حدیث لاتعاد موردش کسی است که اراده امتثال دارد. یعنی یک کسی یرید امتثال الصلاة، می‌خواهد امر به صلاة را امتثال کند، نمازش که تمام شد بعد از نماز دید در این نمازی که خوانده یک خللی وجود دارد قرائت را یادش رفته بخواند، سوره را یادش رفته بخواند، یا مثلاً تشهد را.

مورد حدیث لاتعاد جائی است که کسی اراده امتثال امر صلاة را دارد و در نتیجه کسی که می‌خواهد اخلال عمدی وارد کند، عمداً قرائت را نمی‌خواهد بخواند، عمداً سوره را می‌خواهد ترک کند، چنین شخصی از اول لا یرید الامتثال. این اصلاً به صد امتثال امر خداوند نیست. کسی که می‌خواهد نماز را بخواند بگوید من می‌دانم قرائت جزء نماز است، علم به این دارم اما عمداً و عن قصد من قرائت را ترک می‌کنم. این چنین شخصی اصلاً یرید الامتثال نیست، لا یرید الامتثال.

مرحوم آقای بروجردی یک چنین مطلبی را فرمودند که حدیث لاتعاد برای مورد کسی است که به صد امتثال امر خداست و بعد از عملش می‌بیند که یک خللی در این عمل وجود دارد، اینجا حدیث می‌گوید اگر غیر از این خمسة باشد اعاده واجب نیست.

مورد مخصص نیست یعنی چه؟ مورد یعنی اینکه فرض کنید که اگر مولا گفت که الخمر حرام لانه مُسکر، خمر که مورد هست، نمی‌تواند مخصص این تعبیر عام باشد. وقتی یک تعلیلی، یک بیان عامی در کار باشد مورد مخصص نیست؛ اما اصلاً اگر گفتیم این حکم از ابتدا برای چنین موردی آمده، مثل این است که فرض کنید اگر در یک روایتی آمد «من ترک القرائه عمداً و جب علیه الاعاده»، اینجا می‌گویید موردش عمد است. اینجا می‌توانید بگویید این مورد مخصص نیست؛ اینجا دیگر اصلاً موردش منحصر است.

اینجا هم همینطور است. اینجا ایشان می‌فرماید قرائنی ما داریم که این قرینه‌ها کاشف از این هست که حدیث لاتعاد برای چنین موردی است.

این فرمایش ایشان ولو این که مورد قبول خیلی از بزرگان قرار گرفته و با این بیان گفتند حدیث لا تعاد شامل عامد عالم نمی‌شود، اما قابل خدشه است و خدشه اش هم به همین است که بگوییم هذا اول الدعوی.

اصلاً بحث ما در این است که آیا حدیث لا تعاد یک موردی دارد که شامل عامد نمی‌شود یا اینکه ما هستیم و اطلاق لفظی، اطلاق لفظی می‌گوید که لاتعاد الصلاة الا من خمس، نماز اعاده نمی‌شود مگر به یکی از این امور خمس. این اطلاق دارد. یعنی اگر غیر از این خمس کمبودی در نماز ایجا کرد مطلقاً، چه عمداً چه جهلاً چه نسیاناً، این اعاده واجب نیست. بنابراین می‌شود این اشکال و این خدشه را به فرمایش ایشان وارد کرد که این بیان شریف شما اول الدعوی است. پس این وجه برای انصراف وجه تامی نیست.

وجه دومی که برای انصراف گفتند، خود لفظ لاتعاد است خود لفظ اعاده است. گفته اند که کلمه اعاده یک معنایی دارد که بر حسب این معنا اصلاً اختصاص به ناسی پیدا می‌کند. گفته اند که اعاده در فرضی هست که این عملی را که انسان می‌خواهد اعاده بکند به یک امر دومی به نام وجوب الاعاده صحیح باشد. اعاده در موردی است که آنجا امکان وجوب اعاده یا عدم وجوب اعاده در کار باشد. در نتیجه در جایی که یک مولائی به شما امری کرده شما هنوز این امر را امتثال نکردید آیا اینجائی که هنوز امر اول باقی است و شما امتثال نکردید اینجا می‌گویند اعاده کنید، نه. لفظ اعاده در آنجایی است که امر اول ساقط شده. امر اول دیگر باقی نیست، لکن الان یک نقصانی در این عمل امتثالی ما هست، شارع زمینه دارد که بیاید اعاده را واجب کند و بفرماید اعد، یا بگوید اعاده واجب نیست.

پس ببینید وجوب اعاده در جایی است که آن امر اول باقی نباشد و الاً درجائی که امر هنوز باقی است، مولا امر کرده به عبدش که اسقني ماء، برو آب بیاور. اینجا وقتی هنوز عبد امتثال نکرده، اینجا معنا دارد که بگویید ایها العبد، اعد، اعاده کن، خیر؟ اعاده آنجائی است که امر اول ساقط شده باشد بعد از آنی که امر اول ساقط شد. حالا مولا راه برایش باز است که بفرماید اعاده بکن یا اعاده نکن. اعاده واجب هست یا اعاده واجب نیست.

پس این معنای ظاهری لفظ اعاده است. اگر بخواهیم خلاصه بکنیم. لفظ اعاده استعمال می‌شود در موردی که امر به اعاده امکان داشته باشد و امر به اعاده در موردی امکان دارد که امر اولی چه شده باشد، ساقط شده باشد و الاً اگر امر اولی باقی باقی باشد اینجا دیگر امر به اعاده معنا ندارد.

این دو تا مطلب را که کنار هم دیگر بگذاریم، می‌گوییم کسی عمداً نماز را ترک کرد، آیا این کسی که عمداً تمام نماز را ترک کرده می‌توانیم به او بگوییم اعد؟ خیر. حالا یک فرض دیگر، اگر یک کسی عمداً بعضی از اجزاء نماز را ترک کرد، حمد را عمداً نخواند خب این هم مثل کسی که امتثال نکرده، این کسی هم که نماز را، قرائتش را عمداً ترک می‌کند چنین شخصی هنوز امر

اول به قوت خودش نسبت به او باقی است و اگر امر اول باقی باشد دیگر امر به اعاده معنا ندارد.

در نتیجه در این وجه دوم انصراف، قائل می‌گوید که کلمه اعاده مختصّه بالناسی. یعنی یک کسی آمد شروع کرد به نماز، نمازش تمام شد بعد از نماز یادش آمد که قرائت را فراموش کرده، چنین انسانی که اصطلاحاً به او می‌گوییم ناسی، اینجا شارع راه وجود دارد می‌تواند به او بگوید اعاده واجبه و می‌تواند به او بگوید اعاده لیس بواجبه. این هم وجه دوم برای انصراف که البته این را وقتی به مسئله جهل برسیم آنجا توضیح بیشتری می‌دهیم.

پرسش...

پاسخ استاد

امر اول هنوز باقی است. چه جائی که انسان اصلاً نماز را نیاورد و چه جائی که انسان عمداً قرائت را نیاورد، در هر دو فرض امر اول باقی است. در ناسی امر باقی نیست. کسی که شروع کرد به نماز، نمازش را خواند و تمام کرد، چون ناسی در حین نسیان، امر نمی‌تواند به او متوجه شود. ناسی الان در حین اینکه قرائت را فراموش کرده و خطاب به ناسی، قبیح است.

اما آن کسی که عمداً قرائت را ترک می‌کند، خطاب به او صحیح است. بگوید ایها العامد للترك، اقرأ. این هم می‌خواهد بگوید نمی‌خواهم قرائت را انجام بدهم.

پس در عامد اعم از اینکه عامداً لترك الكل العمل، یا عامد لترك بعض الاجزاء، امر در حین عمل باقی است و متوجه به او هست و ساقط هم نشده است؛ اما در ناسی، امر به این که تو در حینی که داری عمل را می‌آوری باید این جزء منسی را بیاوری معنا ندارد، عاجز است. کسی که نسیان دارد، این نسیان از مصادیق عجز است و در نتیجه خطاب به ناسی، قبیح است.

سوال

پاسخ

آن دو مورد در این جهت مشترکند؛ کسی که از اول می‌خواهد نماز را نخواند و کسی که نماز را می‌خواند اما بعضی از اجزاء مثل قرائت را عمداً نمی‌آورد، در چه چیز مشترکند؟ در این جهت مشترکند که هیچکدام از این دو، سبب سقوط امر نمی‌شوند و امر باقی است. وقتی که امر، آن هم امر اول باقی است، توضیح دادیم اعاده در جائی است که امر هنوز باقی نباشد. مولا به عبدش می‌گوید برو آب بیاور. هنوز این امر اول که باقی است، نمی‌تواند به عبد بگوید اعد، اعاده بکن.

اعاده در جائی است که تکلیف امر اول تمام شده، روشن شده، ساقط شد. آن می‌رود کنار و حالا امر به اعاده مطرح می‌شود

خلاصه وجه دوم انصراف

بنابراین وجه دوم در حین انصراف، خلاصه‌اش این شد که خود کلمه اعاده یک معنائی دارد که تحمل معنای امر را ندارد. نمی‌تواند معنای امر را متحمل بشود و آن معنایش چیست؟ معنای اعاده در جائی است که امر اول ساقط شده باشد. اگر امر اول باقی باشد، اینجا دیگر اعاده معنا ندارد و ما می‌بینیم در بین این عناوین یک عنوان عامد یک عنوان ناسی، در ناسی مولا می‌تواند بعد از این که عملش تمام شد و دید که این یک جزئی را فراموش کرده می‌تواند به او بفرماید اعد، می‌تواند بفرماید هم لا تُعد؛ اما در عامد اصلاً امر به اعاده یا عدم اعاده امکان ندارد. عامد هنوز امر اولش باقی است و باید آن امر اولش را امتثال کند.

این وجه دوم هم تقریباً مورد خدشه خیلی ها قرار گرفته است. کلمه اعاده درست است، ظهور اولی اعاده همین است اما به تعبیری که مرحوم فشارکی در این کتاب «الرسائل الفشارکیه» دارند. ایشان می‌فرمایند که لفظ اعاده در اخبار و روایات و در لسان متشرعه در اعم از آن معنای ظاهر اولی‌اش استعمال می‌شود. اعم یعنی چه؟ در روایات و در لسان متشرعه، وقتی یک عملی برای بار دوم آورده شود به او می‌گویند اعاده. حالا اعم از اینکه آن امر اول هنوز باقی باشد یا باقی نباشد. الان یک کسی نماز بخواند فرض کنید از نماز فقط نیت را کرد. هنوز اصلاً تکبیر الاحرام هم نگفته، حالا می‌آید خدمت امام (علیه السلام) می‌گوید داخل وقت من فقط نیت کردم آیا این کافی است یا نه؟ امام می‌فرماید: اعد، اعاده کن.

من فقط رکوع و سجود را انجام دادم بقیه اجزاء را انجام ندادم می‌فرماید اعد. بنابراین کلمه اعاده در اخبار و در لسان متشرعه در این معنا استعمال می‌شود، ایجاد دوم. شما اگر یک عملی را موجود کردید به وجود دوم، این وجود دوم را به او می‌گویند اعاده، حالا اعم از اینکه امر اول بخواهد باقی باشد یا باقی نباشد بنابراین این وجه دوم برای انصراف این هم یک وجه تامی نیست.

وجه سوم برای انصراف

وجه سوم برای انصراف اجماع است، گفته اند اجماع داریم که عامد باید عملش را اعاده کند، اجماع داریم بر این که اگر کسی عمداً جزئی از اجزاء نماز را ترک کرد، حالا چه آن جزء می‌خواهد جزء رکعتی باشد، چه آن جزء، جزء غیر رکعتی باشد اجماع داریم بر این که باید اعاده کند.

بیایم این اجماع را منشأ برای انصراف قرار بدهیم، بگوییم حدیث لا تعاد شامل عامد نمی‌شود برای این اجماع. این اجماع جلوی اطلاق را می‌گیرد و موجب انصراف شود.

نقد وجه سوم

این وجه هم اشکال دارد، اشکالش این است که همانطوری که در جای خودش خواندید، اجماعی به درد می‌خورد که مدرکی نباشد. این اجماع در ما نحن فیه، اگر نگوییم یقیناً، احتمال قوی دارد که این اجماع مدرکی باشد. این که اجماع داریم بر این که اگر کسی عمداً نمازش را ترک کرد، باید اعاده کند، این بخاطر وجود روایات زیادی است که داریم. بنابراین این وجه سوم هم وجه تامی نیست. برای اینکه این اجماع یا یقینی المدرک یا محتمل المدرک است.

وجه چهارم انصراف

وجه چهارم این است که بگوییم حدیث لا تعاد شامل عامد نمی‌شود، برای اینکه این حدیث به عنوان امتنان بر مردم وارد شده است. شارع دارد یک لطفی به مردم می‌کند. به چه بیان؟ شارع مقدس اول آمده یک مرکبی را واجب کرده است. فرموده این مرکبی را که از نیت هست، تکبیر الاحرام هست، قیام هست، قرائت هست، رکوع هست، سجده هست، چه هست تا آخر و اجزاء این مرکب را هم برای ما روشن کرده است.

قاعده اولی این است که اگر کسی یکی از اجزاء و شرائط را نیاورد چه نسیاناً، یادش رفت، چه جهلاً، نمی‌داند، چه عمداً، اصل اولی این است که اگر یک جزئی یا یک شرطی از شرائط آورده نشود. حالا این که آورده نمی‌شود یا عمداً یا جهلاً یا نسیاناً، اصل اولی این است که این عمل به درد نمی‌خورد. باید خودت دوباره عمل را تکرار بکنی.

برای این که وقتی یک مأمور را بگویی مرکب بود، مرکب یوجد بوجود جمیع اجزائه و شرائطه و ینتفی بانتفاء بعض الاجزاء وبعض الشرائط. اینجا اگر کسی یک جزئی را نیاورد یا نسیاناً یا جهلاً یا عمداً، اینجا اصل اولی این است که عمل را نیاورده و باید مجدداً بیاورد.

اما شارع مقدس در خصوص باب صلاة آمده یک مَنّی را گذاشته، یک لطفی را کرده به مردم فرموده «لا تعاد الصلاة الا في خمسة يا من خمسة». فقط در این پنج مورد باید اعاده کنیم. این حدیث مثل همین حرفی است که در باب لا ضرر می‌زنند که لا ضرر یک حکم امتنانی و یک حدیث امتنانی است، لا تعاد هم امتنانی است.

حالا که امتنانی شد، امتنان با آن صورتی که کسی عمداً بخواد یک جزئی را ترک کند، سازگاری ندارد. آن کسی که عمداً می‌خواهد قرائت را ترک کند، اینجا دیگر لاتعاد او را شامل نمی‌شود. چون چنین آدمی، آدم متمرّد است، آدم عاصی است، آدم عاصی و متمرّد قابلیت امتنان ندارد.

پس روی این بیان یعنی این وجه چهارم برای انصراف، همین مسئله امتنانی بودن قاعده لا تعاد است و به نظر می‌رسد که این وجه چهارم امتن الوجوه است؛ و هر چه ما دقت کردیم که قابل خدشه است یا قابل ایراد، ایرادی از این جهت به این وجه وارد نیست و به این نتیجه می‌رسیم که حدیث لاتعاد از جهت اینکه ورد فی مقام الامتنان و امتنان نسبت به عامد معنا ندارد، حدیث لاتعاد شامل عامد نمی‌شود.

تا اینجا ما روشن کردیم که حدیث لاتعاد انصراف از عامد دارد و ابلاغش از اول شامل عامد نمی‌شود، لوجود الانصراف. ببینید یک مرکبی را که مولا امر کرد، اگر یک جزئی از این مرکب آورده نشود، عمداً، جهلاً، نسیاناً، فرقی نمی‌کند اینجا شما مأمور او را نیاوردید.

پس این که شارع بعد از اینکه نماز را واجب کرده بعد از اینکه اجزاء و شرائط نماز را مشخص کرده بعد از اینکه ما این قاعده مسلمة عقلیه را داریم که اگر یک مرکبی یکی از اجزائش آورده نشد مرکب محقق نشده و باید دوباره شما بیاورید این که شارع فرمود «لا تعاد الصلاة الا من خمسة»، معلوم می‌شود در مقام تخفیف به مکلفین است، معلوم می‌شود در مقام ارفاق به مؤمنین است. ارفاق و تخفیف و منت است؛ و این عناوین ارفاق و تخفیف و منت با عامد سازگاری ندارد.

مطلب بعدی که اینجا است این است که حالا لو سلمنا عدم الانصراف. دیگر از این بالاتر نمی‌شود. اگر یک کسی ادعا بکند، بگوید حدیث لا تعاد اشکال عقلی از نظر شمول للعامد ندارد، این یک. بگوید اطلاق محکمی دارد و انصراف از عامد هم ندارد، اطلاقش می‌گوید در غیر این خمسة، اگر نماز در آن خللی بود چه نسیاناً، چه جهلاً چه عمداً، اینجا نباید نماز اعاده شود.

اگر یک کسی چنین ادعائی را کند و انصراف را نپذیرد، نتیجه این می‌شود که ما بگوییم یک روایاتی داریم که بر حسب آن روایات ما عامد را تقیید بزیم.

یک روایتی که هست، صحیح زرارہ در کتاب وسائل الشیعه ابواب قرائت باب 27، آنجا در صحیح زرارہ این چنین روایت آمده: «عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ، وَالْقِرَاءَةَ سُنَّةً فَمَنْ تَرَكَ الْقِرَاءَةَ مُتَعَمِّدًا أَعَادَ الصَّلَاةَ وَمَنْ نَسِيَ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ»، دارد عن احدهما، یعنی یا از امام باقر یا از امام صادق (علیهم السلام) است؛ خداوند متعال رکوع را واجب کرده سجود را هم واجب کرده، اما و القراءة سنّة، حالا راجع به اینکه کلمه سنّة و فریضه که در خود روایت لا تعاد هم آمده و لا تنقض السنّة الفریضه معنایش چیست، این را بعداً ان شاء الله می‌رسیم. شاهد این است که می‌فرماید کسی که عمداً قرائت را ترک کند، نماز را باید اعاده کند و کسی که قرائت را یادش رفت چیزی بر گردن او نیست.

بگوییم این صحیح زرارہ حدیث لاتعاد را تقیید بزنند. اطلاق در لا تعاد که کسی ادعا کند اطلاقش عمد را هم شامل می‌شود، این صحیح زرارہ اطلاق لاتعاد را تقیید بزنند.

اینجا دو نکته را باید دقت بفرمایید. یک نکته این است که چه عیبي دارد که در صحیحہ زرارہ کہ دارد «و من ترک القرائہ متمعداً، اعاد الصلاہ»، اعادہ را ہم حمل بر استحباب کنید. چہ اشکالي دارد شما چرا اطلاق لا تعاد را با این صحیحہ زرارہ تقييد بنيد؟

تا حالا اينطور مي‌گوئيم، مي‌گوئيم به اینجا رسيديم که لا تعاد اطلاق دارد. اطلاقش يعني چي؟ يعني مي‌گويد در غير این خمسہ، ہر جزئي چہ نسياناً چہ جہلاً چہ عمدأ، اگر ترک شد این اعادہ ندارد.

بعد صحیحہ زرارہ مي‌آيد مي‌گويد نہ، «من ترک القرائہ متمعداً»، کسی کہ عمدأ اگر ترک کرد باید اعادہ کند. چرا با این صحیحہ مي‌آيد اطلاق را تقييد مي‌زنيد. اطلاق را قرينہ بگيريد بر اینکه این اعادہ را حمل بر استحباب کنيم. بگويم آقا اگر کسی عمدأ ہم قرائت را ترک کرد، طبق حديث لا تعاد، اعادہ‌اش واجب نیست، اما طبق صحیحہ زرارہ اعادہ‌اش مستحب است.

اگر کسی چنين حرفي را زد ما چہ جوابي داريم از او بدهيم؟ جوابي کہ مي‌شود از او داد این است کہ در صحیحہ زرارہ یک قرينہ‌اي وجود دارد کہ بر طبق آن قرينہ، اعادہ را باید حمل بر اعادہ وجوبي کنيم. آن قرينہ چیست؟ دنبالہ روايت است. دنبالہ روايت مي‌گويد «و من نسي فلا شيء عليه»، این فلا شيء نفي لزوم است. قرينہ مقابلہ مي‌گويد اگر این لا شيء نفي لزوم باشد، آن اعادہ افادہ لزوم باید بکند؛ يعني اعادہ، اعادہ لزوميه است. این یک نکته، پس تا اینجا روشن شد کہ صحیحہ زرارہ مقيد اطلاق لا تعاد است.

نکته دوم این است کہ اگر نوبت به اطلاق و تقييد رسيد، در تقييد تا مقداري کہ دليل داريم باید تقييد بنيم. يعني شما مي‌گويد لا تعاد مي‌گويد در غير این خمسہ، اگر خللي بود اعادہ واجب نیست. غير خمسہ چہ هست؟ تکبيرۃ الاحرام هست نيت هست قرائت هست سورہ هست ذکر رکوع هست ذکر سجده هست تشهد هست سلام ہم هست.

اگر شما گفتيد لا تعاد مي‌گويد در غير خمسہ اگر اخلائي بود اعادہ واجب نیست و مي‌گويد چہ عمدأ چہ جہلاً، چہ نسياناً. حالا مي‌گويم چہ مقدار مي‌توانيم اطلاق را تقييد بنيم؟ آن مقداري کہ دليل داشته باشيم. در قرائت دليل داريم، مي‌گويد «من ترک القرائہ متمعداً اعاد»، اما در تشهد کہ دليل نداريم.

پس در تشهد اگر دليلي بر تقييد نداشتيم باید به اطلاق عمل کنيم. در ذکر رکوع دليل داريم، در روايات وارد شدہ «من ترک ذکر الركوع عمدأ فقد نقص صلاته» نمازش را باطل کردہ و باید اعادہ کند. بنابراین در باب اطلاق و تقييد، تقييد به مقداري است کہ ما دليل داشته باشيم، در قرائت دليل داريم، مي‌گويم قرائت خارج مي‌شود، در ذکر رکوع دليل داريم مي‌گويم آن ہم خارج مي‌شود؛ اما در تشهد ديگر دليل نداريم.

مي‌گويم الا اینکه ما بيايم تنقيح مناط کنيم، بگويم آقا این رواياتي کہ گفته من ترک القرائہ عمدأ، من ترک ذکر الركوع عمدأ، ملاک این است کہ ہر کار عمدي در نماز، ہر ترک عمدي در نماز، موجب بطلان نماز است اگر یک کسی چنين ملاکي را استفادہ کرد، آن وقت نتيجہ این مي‌شود کہ تمام موارد عمد از قاعدہ لا تعاد خارج مي‌شود. تمام بحث امر... قطع صوت

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ